

## بخش هفتم

# دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

## قربانی یا مقصر؟

### بازیگران بیچاره ی جهانی شدنی و بازگشت مبارک اجبار عمل

خانم ها و آقایان عزیز من به این امر واقفم که همه چیز همچون جهانی که ما در آن زندگی و عمل می نمائیم بسیار پیچیده شده است.

از سخنان صدر اعظم اتریش فرد زینوواتس در برنامه ی سال ۱۹۹۳ دولت

حفاظت از جان شخصیت ها در مقابل سو قصدها هم چون وضع هوا به گونه ای نگران کننده بی ثبات است. هر آن کس که می خواهد در کنفرانس جهانی سازمان ملل متحد در ایست ریور نیویورک شرکت نماید بعد از سؤال و جواب های فراوان يك کارت شناسائی با روکشی پلاستیکی دریافت می کند. بعد باید در صفي طولانی در انتظار کنترل های دقیق جای گیرد تا قادر شود به مقر اصلی سازمان ملل وارد گردد. مقری که در پنجاه سال پیش بر اساس ایده های معماری به نام ل کوربوزیر آن چنان باز و جذاب بنا شده است. در اینجا بدن ها و کیف ها به دقت کنترل می شوند. ترس از سو قصد حضوری دائمی دارد. (۱)

لیکن آن کس که قرار ملاقاتی با دبیرکل سازمان ملل دارد می تواند هم چون شبی ناپیدا از موانع عبور نماید. در اینجا ذکر نام خویش برای ورود کافی است و نگهبانان کارت شناسائی را کنترل نمی کنند، بلکه

با زدن يك تلفن به بخش رهبري سازمان راه را براي ورود باز مي كنند. در طبقه ي سي و هشتم آسمان خراش سازمان ملل متحد نشانه هاي غير تخيلي قدرت چون ستروني دل آزار و سالن هاي بسيار وسيع كوچك جلوه دهند ي انسان ، اما بدون حتي يك محافظ در انتظار مهمانان است.(۲)

بتروس غالي به گونه اي خطرناك در دسترس همه قرار دارد. وي هم چون بسياري از شخصيت هاي جهان بسيار كوچك تر و شكنده تر از تصاوير تلويزيوني اش مي باشد. درگيري هاي دائمي در راه انجام وظايف جهاني اش بر چهره اش اثراتي قابل رويت باقي نهاده اند.

وي در روز ۲۲ ژوئن ۱۹۹۶ از ساعت سه صبح مشغول دوندگي است و بار ديگر سعي بيهوده اي مي كند تا جامعه ي جهاني را قبل از آن كه مجددا در مقابل نتايج يك درگيري جديد تنها به واكنش بپردازد، بيدار نمايد. به وي گزارش داده شده بود كه در بروندي حد اقل سيصد تن از غيرنظاميان هوتو به قتل رسيده اند و قتل عام هاي ديگري در پيش است. ليكن هم فرانسه و هم ايالات متحده سكوت اختيار نموده اند. زيرا دولت كلينگتون در بحبوحه ي مبارزات انتخاباتي و درگير بازي هاي المپيك مي باشد.

جهاني شدي مهم ترين موضوعي است كه بتروس غالي را از مدتي پيش به خود مشغول نموده است. او براي اين كه در اين مورد با ما صحبت نمايد يك ساعت ديگر به پانزده ساعت كار روزانه اش مي افزايد. وي در اين مورد مي گويد: "جهاني شدي نه يك نوع بلكه انواع گوناگون دارد. جهاني شدي اطلاعات ، مواد مخدر ، بيماري هاي مسري ، آلودگي محيط زيست و مسلما بيش از همه جهان فراگيري دارائي ها. از اين گذشته از آن رو كه جهاني شدي با سرعت هاي متفاوتي به پيش مي رود، مسائل بغرنج تر مي گردند. مثالي بياورم. ما در كنفرانس هاي بين المللي هم چون كنفرانس ناپل در مورد تبهكاري هاي فراملتي به بحث مي نشينيم ، ليكن اين واكنش در مقايسه با سرعتي كه جهاني شدي تبهكاري به خود گرفته است ، بسيار كند است."

بتروس غالي مي گويد تغييرات گوناگون و ناهمزمان جهان "مشكلات را به گونه اي غير عادي پيچيده مي نمايند و مي توانند تشنج هاي خطرناكي را باعث گردند." يكي از بزرگترين نگراني هاي وي آينده ي دمكراسي است. "خطر واقعي در اين است كه جهاني شدي را چه سيستمي به پيش خواهد برد. يك سيستم دمكرات يا اقتدارگرا؟ از اين رو ما فورا به يك طرح جهاني براي دمكراتيزه كردن جهان نياز داريم." اين امر شامل تمامي كشورهاي عضو سازمان ملل متحد و روابطشان با يكديگر مي گردد. رهبر سازمان ملل تاكيد مي كند كه "چه سودي دارد كه از دمكراسي در بعضي كشورها دفاع گردد در حاليكه جهان توسط سيستم اقتدارگرائي از فن سالاران رهبري گردد؟"

يكي از نتايج جهاني شدي اين است كه "امكانات تاثير گذاري تك تك كشورها مرتبا كمتر مي گردد در حاليكه صلاحيت هاي بازيگران جهاني در بخش دارائي مرتبا رشد مي يابد بدون آن كه آن ها از طريق فرد يا نهادي كنترل گردند." آيا اين امر براي رهبران كشورهاي مهم كه بتروس غالي دائما با آن ها در تماس است روشن است؟ رهبر سازمان ملل در حالي كه با نااميدي سر تكان مي دهد مي گويد: "ته ، آن ها به عنوان رهبران كشورهاي خويش هنوز هم در اين گمان مي باشند كه داراي خودمختاري ملي بوده و قادرند در سطح ملي با جهاني شدي همزيستي كنند." و با جمله اي ديپلماتيك اضافه مي كند: "البته من قصد ندارم در ذكاوت اين رهبران سياسي شك نمايم."

اما در اينجا اين شهروند مصري كه خود مدت چهارده سال عضو دولت مصر بوده است حرف آخر دل اش را مي زند: "ديگر در بسياري از حوزه ها رهبران سياسي فاقد خودمختاري واقعي در تصميم گيري مي باشند. ليكن آن ها تصور مي كنند كه قادرند به پرسش هاي مركزي جواب گويند. اما من مي گويم اين يك خيال باطل ، يك تصور نا درست است."

برای بتروس غالی این شکوه ی قدیمی سیاستمداران که کار روزانه ی جانفرسا آن ها را از اندیشیدن به مسائل دراز مدت باز می دارد، شکوه ای محق است. "در یک کشور بسیار فقیر واقع در آفریقای مرکزی تغییرات بهای کاکائو یا بذر به همان اندازه مهم است که باریدن باران. در چنین کشوری کسی به روند جهان شدنی آگاه نیست. از طرف دیگر در کشور چنان قدرتمندی چون آلمان که امروزه سخت مشغول اتحاد دو بخش خویش است، رهبران سیاسی بر این عقیده اند که جهانی شدنی با مشکلات زیست محیطی قابل مقایسه اند. یعنی می توان صبر کرد و بعدا آن ها را حل نمود."

کلاوس توپنر که سال ها وزیر محیط زیست و امروزه وزیر داخله ی آلمان است، هم شاهد اصلی و هم قربانی این استراتژی شوم بوده است. وی در بعد از ظهر یک روز ماه ژوئن بعد از بازگشت از برلین و قبل از پرواز به نیویورک، در بن پایتخت آلمان در این مورد می گوید: "ما در بهترین حالت در پس واقعه حرکت می کنیم و بی گمان با رغبت مشکلات را نادیده می گیریم زیرا که از محتوای متاثر کننده ی این وظیفه وحشت داریم. البته شاید انسان به طور ناخودآگاه مشکلات را نادیده می گیرد زیرا که جواب به این سؤال که چگونه می خواهیم تمامی این مشکلات را حل نمائیم، تقریباً خیلی مشکل است." (۳)

در کنفرانس محیط زیست سال ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد در ریو د ژانیرو به توپنر بعنوان واسطه ی برجسته ی میان شمال و جنوب نگرینسته می شد. در این زمان دولت آمریکا که همیشه سعی دارد در درگیری های بین المللی نقشی غالب داشته باشد، بگونه ای شگفت انگیز سردرگم بود. زیرا به گفته ی توپنر "روش های تمرین گشته ی گذشته یعنی مواضع عکس مواضع قطب متقابل گرفتن" حاصل دوران جنگ سرد به ناگهان کارایی خویش را از دست داده بودند. این عضو کابینه ی آلمان چهار سال بعد از کنفرانس ریو د ژانیرو، کنفرانسی که تمجیدهای فراوانی را حتی در نیویورک تایمز برای وی به ارمغان داشت، تنها با سر تکان دادن اوضاع درهم پاشیده ی پیش رویش را تفسیر می نماید.

پوپنر که خود استاد دانشگاه است در بهار سال ۱۹۹۶ چند صبحی را در کالج نخبگان دارتموس واقع در جنگل های نیوهمپشایر به سر برد. وی در این مورد می گوید: "آنچه مرا شدیداً تحت تاثیر قرار داد\_ اگر نخواهم بگویم دلسرد نمود\_ این بود که در آن جا دانشجویان و حتی استادان و دانشیاران به این نتیجه رسیده اند که در مورد گرم گشتن جو زمین دو امکان بیشتر وجود ندارد. یا آن که پیش بینی های علمی نادرست می باشند که در این صورت اوضاع بر وفق مراد است و یا آن که این پیش بینی ها درست هستند که در چنین صورتی خواه نا خواه ما قادر به جلوگیری از پیامدهای آن نخواهیم بود. زیرا که شهروندان از لحاظ روانی قادر به هضم مخارج مقابله با این پیامدها نمی باشند. و از این رو نیز تغییرات لازم در ساختار اقتصادی، جهت مقابله با این پیامدها، نمی توانند از دید سیاسی\_اجتماعی باجرا در آیند."

با چنین برآوردهای حساب شده و شاید حتی بری از هرگونه تمسخری نسلی از دانشمندان جوان و رهبران آتی اقتصاد جهان قدم به هزاره ی سوم میلادی می نهد. توپنر این سیاستمدار طراز اول حزب دمکرات مسیحی با تمامی تجربیات اش "بسیار در تعجب است که جهانی شدنی مشکلات با چه سرعتی وظیفه ی حل این مشکلات را به "وظیفه ی روز فراغت" یعنی وظیفه ای که انسان تنها زمانی به آن می پردازد که گار دیگری در میان نباشد، تبدیل می کند. "من تصور می کردم که کنفرانس ریو د ژانیرو قوه ی درک بالاتری در تشخیص بحران برخوردار خواهد بود. لیکن تمامی پیمان ها و قراردادهای منعقد در آن به سرعت به صندوقچه ای منتقل گردیدند که بر روی آن جمله ی زیر به چشم می خورد: در شرایط اقتصادی بهتر درب صندوق باز گردد."

سیاست بزرگ چشمان خویش را بسته است. بدون ابر قدرت آمریکا هیچ کاری ممکن نیست. لیکن در آمریکا هیچ خبری نیست. توپفر با استناد به کوشش خام دستانه ی بیل کلینگتون و دولت اش در بهار سال ۱۹۹۳ که با تصویب يك مالیات محیط زیست سعی نمود حداقل اولین قدم را بردارد می گوید: "رنج های حاصل از بحث های وضع يك مالیات مصرف انرژی هنوز بسیار تازه است." ال گور که در کنفرانس ۱۹۹۲ ریو د ژانیرو به عنوان يك سناتور کارکننده ی ایالات متحده ، روزنه ی امیدی تلقی گشته و مورد تحسین همه بود بعد از رسیدن به مقام معاونت ریاست جمهوری در به حقیقت در آوردن "راه های ایجاد تعادل" ی که در کتاب پرفروش اش تبلیغ می نمود، هیچگونه قدمی بر نداشت. توپفر حتی به پیروزی انتخاباتی اخیر و سیاست های توده پسندانه ی تیم کلینگتون \_ ال گور ، که معاون مطلع کلینگتون قصد دارد در سال دوهزار از آن برای تبدیل گشتن به مرد اول آمریکا استفاده نماید ، با بدبینی می نگرد و می گوید. "من تصور نمی کنم کسی که در آمریکا در مقابله با آلودگی محیط زیست برای خود نامی کسب نماید، شانس بیشتری در انتخابات ریاست جمهوری خواهد داشت."

معدالك در سال ۱۹۹۴ یعنی درست پنج سال بعد از فرو ریختن دیوار برلین در کنفرانس بررسی جمعیت زمین در بیروت پایتخت پنج هزار ساله ی مصر، دورنمای دل گرم کننده ای مشاهده می گردید. در آن زمان ال گور در مقابل نمایندگان ۱۵۵ کشور جهان با سخنان پرشوری که آمریکائیان معمولاً تنها زمانی از آن استفاده می کنند که می خواهند از کشور خویش تعریف نمایند، از سیستم بهداشتی سنجیده ی ایالت کراالی جنوب هندوستان تمجید نمود. و این در حالی بود که دشمنان سیستم اجتماعی نوع آمریکائی یعنی کمونیست ها از چندین دهه ی پیش بر این ایالت حکومت می کردند.

معاون رئیس جمهور آمریکا در این مورد با شگفتی می گوید: "این موفقیت نتیجه ی آن است که درصد رشد جمعیت در این ایالت به صفر رسیده است." (۴) و یی حتی با انتقاد به خود اضافه می کند که به موفقیت های کراالا و "نظرات کشورهای در حال رشد به اندازه ی کافی توجه نمی گردد." آیا این کلمات را باید کلماتی پوچ دانست ؟

اجتماع جهانی به این گفته ها گوش داد و خاموش ماند. چهار سال پیش هنگامیکه گور در صبح يك روز یکشنبه هم چون نوجوانی شوق زده در مورد این کنفرانس سخن می گفت گوتی در غریب گرم کف زدن ها غرق گردیده بود. در این روز وی به همراه جوان ترین پسرش در مقابل تلویزیون نشسته بود تا شاهد آزادی نلسون ماندلا این "انسان صاحب رویاهای شجاعانه " باشد. نلسون ماندلا نیز از دیر باز يك کمونیست مورد تنفر بوده است.

به محض بازگشت معاون شیک پوش رئیس جمهور، تیموتی وایرس دوست مورد اعتماد کلینگتون رهبری هیئت نمایندگی آمریکا را به عهده گرفت. این فارغ التحصیل دانشگاه های هاروارد و آکسفورد قبل از آن که در سال ۱۹۹۳ توسط رئیس جمهور به سخن گوی دولت در "امور جهانی شدنی" برگزیده شود در زمره ی کهنه سربازان لیبرال کنگره بود. وایرس در قاهره با اشتیاق بیان می داشت که: "هر امکانی وجود دارد" و با لبخند در مورد "ائتلاف های شگفت آور" سخن می گفت. (۵) وی خوشحال از ملاقاتی با نمایندگان دولت دشمن آمریکا یعنی ایران اعلام نمود: "آن ها اکنون از مواضع ما در سیاست تنظیم خانواده کاملاً پشتیبانی می نمایند." تفاوت های کنفرانس مزبور با کنفرانس ریو د ژانیرو دیگر نمی توانست بیشتر از این باشد. اگر جمهوریخواهان جورج بوش در کنفرانس ریو لقب سد کنندگان بی اعترا را گرفتند، دمکرات های کلینگتون در ساحل نیل به عنوان مشوقین انعطاف پذیر جا افتادند. به نظر می رسد که آن ها بگونه ای تقریباً راحت با دنیای جدید فاقد بلوک سازگار باشند. آن ها چنین استدلال می کردند که سیاست کنترل جمعیت به نفع همه از غنی و فقیر می باشد. این سخنان چنان طنین قانع کننده ای داشتند که دیگر حتی سخنان بنیادگرایان اسلامی مصری نیز در میان هم وطنان شان شونده ای نداشت.

به ناگهان این آمریکائیان از دیرباز منفور بودند که در امر پرسش های اساسی جامعه ی بشری از خود صلاحیت " رهبری " لیبرالی همخوان با واقعیات تغییر نموده ی جهان را ، نشان می دادند. گور و وایرس که هر دو از فعالین کهنه کار پیشبرد جهانی شدنی می باشند از ادا اطوارهای سطحی ابرقدرت مابانه صرف نظر نمودند و کسی قادر نبود تحت تاثیر جذبه و افسونگری های آن ها قرار نگیرد. وایرس اعلام نمود "مدت ها به این مسئله اعتنائی نشده بود که جمله ی قصار "جهانی فکر کن و بومی عمل نما" هر چه بیشتر به واقعیت تبدیل می گردد." به تدریج این احساس رشد می کند که ملت ها می توانند به جای رهبری شدن از سوی نهاد های ملی از طریق نهادهای بین الملل جدید رهبری شوند. "در چنین کنفرانس های سازمان ملل نظم جدید جهانی طرح ریزی می گردد." عملیاتی چون عملیات بوزنی و یا رواندا در مقایسه با این نظم جدید جهانی تنها به مثابه " فعالیت های يك گروه آتش نشانی است."

تنها چند ماه بعد وایرس واضح تر از هر روشنفکر دیگری با این واقعیت روبرو گردید که حکومت آمریکا در مقابل رای دهندگان مردد گشته اش با دورویی تمام چه شعبده بازی هائی که نمی کند. در سال ۱۹۹۴ بعد از پیروزی انتخاباتی جمهوریخواهان رادیکال وابسته به گروه جینگریش در کنگره ، وایرس در مذاکرات کنفرانس اجتماعی جهان در کپنهاک دیگر شبحی از خویش بیش نبود. وی با بی علاقگی و تکبر با پیشهادات گروه های مختلف مخالفت می ورزید و دائما خاطر نشان می نمود که "این اکثریت جمهوریخواهان کنگره ی آمریکا است که التزامات بین المللی ما را چنین مشکل می نماید." یعنی یک اجبار عمل خالص به جای ابراز شهامت ، اما در ضمن يك " رهبری " قابل کمس.

وایرس به شیوه ی قدرتمداران جدید کنگره آمریکا این تشریفات را که "در نیمه های شب آخرین روز هر کنفرانس سازمان ملل کوهی از پول بر روی میز گذاشته می شد تا تقسیم گردد" را "تفکری از مد افتاده " اعلام نمود. در نتیجه دولت کلینگتون در سال ۱۹۹۶ يك کارزار تبلیغاتی ناشایست را بر علیه سازمان ملل متحد برای برکناری بتروس غالی به راه انداخت تا به این وسیله نظر رای دهندگان نظامی خویش را که ضد سازمان ملل بودند ، جلب نماید.

به باور بازیگران عرصه جهانی شدنی، در سیاست بزرگ دیگر بجز واکنش نشان دادن به جای با فکر عمل نمودن ، بجز تعمیرات پر خرخ به جای با مال اندیشی از رشد اشکالات جلوگیری نمودن ، کار دیگری ممکن نیست. میشل کامدسو رئیس صندوق بین المللی پول به عنوان حلقه ی اتصال میان دنیای سیاست و دنیای دارائی تأیید می کند که "انسان باید بداند که در این میان دیگر عمل و یا بی عملی خودش همیشه پیامدهائی جهانی به همراه خواهد داشت." (۶) وی به این وسیله تنها معامله ی شبانه خویش در ژانویه ی ۱۹۹۵ در مورد مکزیك که هیجده میلیارد دلار دارائی اعضای صندوق بین المللی پول را قرض داد تا "بر اولین بحران اقتصادی قرن ۲۱" غلبه نماید، دفاع نمی نماید. کامدسو به این اعتقاد نیز هست که "انسان در يك دنیای جهانی شده دیگر قادر نیست از وفق دادن خویش با شرایط سر باز زند." وی هیچ شبهه ای در این مورد باقی نمی گذارد که این وال استریت و رهبران شرکت های سرمایه گذاری هستند که تعیین کننده هستند و می گوید: "جهان در دست این افراد است."

اما خود این افراد این نظر رئیس صندوق بین المللی پول را کاملا رد می کنند و می گویند آن ها نه بر "مسند هدایت جهان " ننشسته اند و نه آن که مسئولیت اداره ی آن را به عهده دارند. از مایك اسنو که اکنون سرگرم ساختن يك شرکت سرمایه گذاری مخصوص سرمایه گذاری های پر ریسک برای بانك سوئیسی یو. بی. اس. در خیابان پارک نیویورک می باشد(۷) تا استیو ترینت که از درون دفتری که کاخ سفید در مقابل اش چون خانه ای مقوایی به نظر نی رسد، میلیاردها دلار سفته بازی می کند يك صدا می گویند: "این نه ما، بلکه بازار است که قدرت را در دست دارد." (۸)

ترینت می گوید: "به عنوان مثال کشورهایمانند بلژیک و اتریش را در نظر بگیرید. در این کشورها همیشه این سرمایه گذاران داخلی هستند که با سرمایه های شان کوچ می کنند و از این طریق در کشورشان مشکل به وجود می آورند. زمانی که ریسک ناچیز و سودهای مورد انتظار بالا باشد، این شرکت های بیمه و بانک های اتریشی و بلژیکی هستند که سرمایه های هرچه بیشتری را از کشورشان خارج کرده و مثلاً در آرژانتین به کار می اندازند. حال باید پرسید چرا آن ها چنین می کنند؟ آن ها به خاطر کسب سود بیشتری برای سرمایه گذاران و پس انداز کنندگان شان به این کار دست می زنند. پس این نه شرایط بازار دارایی آمریکا، بلکه یکایک شرکت های سرمایه گذاری هستند که سعی دارند بهترین شکل ممکن سرمایه گذاری و کسب سود را برای مشتریان شان فراهم آورند. از این رو شما نمی توانید ما را به مثابه شرکت های سفته باز جهانی مسئول فروپاشی سیستم ارزی یک کشور و یا خروج سرمایه های آن در ابعادی بزرگ بدانید. ما حد اکثر در بازارهای کشورهای بزرگ و یا با مهم ترین ارزشها معامله می کنیم."

توجهات وینست تراگلیا (۹) معاون رئیس شرکت سرمایه گذاری مودی نیویورک از این هم ساده تر است. "سرویس مشاور مالی ما با سه آس اش به استعاره ی بازار بدل گردیده است. ما نمی توانیم در مقابل یکایک شرکت ها و یا کارخانه ها هیچگونه احساساتی داشته باشیم. من در کارم تنها و تنها به آن مادر بزرگهای پیری می اندیشم که پس اندازهای شان را به ما سپرده اند. آن ها به سودهای حتی الامکان بالایی پس اندازهای شان نیاز دارند. خواه بدان خاطر که حقوق بازنشستگی شان کفاف مخارج شان را نمی دهد خواه بدان خاطر که نوه های شان در کالجی با شهریه ی بالا درس می خواند و این شهریه می باید از طریق این سودها پرداخت شوند. بدین طریق من به همه ی آن هایی که سرمایه گذاری کرده اند کمک می کنم."

اینکه این رفتار مستبدانه ی سرمایه گذاران شرکت های سرمایه گذاری و صنعت چه تأثیراتی بر روی اقتصاد یک کشور کوچک می نهد را فردیناند لاسینا اقتصاددان اتریشی که در زمان عضویت اش در دولت اتریش در سال ۱۹۹۵ با کار آمدترین وزیر دارایی اروپا تلقی می گردید تجربه کرده است. به باور لاسینا "رهبران شرکت های سرمایه گذاری غالباً افرادی غیر سیاسی اند. با این وجود لیبرالیزه کردن بازارها امری مکتبی است." (۱۰) وی بارها و بارها ناظر آن بوده است که "تمامی آن هایی که در حرف طرفدار رقابت آزاد اند، در آن هنگامی که رقابت واقعی صورت می پذیرد به سرعت به این اعتقاد می رسند که بازار متلاشی شده است و به کمک و سوبسید دولتی نیاز دارد."

اگر چه طرفداران بازار، سوبسید را در درون اتحادیه ی اروپا مسخره می کنند، لیکن "بسیاری از اقدامات اقتصادی بر پایه ی معافیت های مالیاتی صورت می پذیرند. قبل از آن که یک سرمایه گذار مکانی را برای سرمایه گذاری اش برگزیند و یا آن که کارخانه ای شعبه ی جدیدی را در محلی باز نماید به صراحت می پرسد که چه امکاناتی برای تخفیف های مالیاتی باز هم بیشتری وجود دارد." در گذشته کارفرمایان کارخانه ای را برای مدت مدیدی در یک مکان ایجاد می نمودند و هزاران محل کار ایجاد می کردند. در حالیکه در عصر الکترونیک مثلاً کنسرن زیمنس کارخانه هایش را فقط برای چند سالی در یک مکان بر پا می کند و غالباً نیز بیش از چند صد محل کار ایجاد نمی کند. "لاسینا که امروزه بانک حساب در گردش اتحادیه ی صندوق های پس انداز اتریش را اداره می کند قبول دارد که "جهانی شدنی با فشارهای روانی در حال رشدش "استقلال ملی کشورها را بسیار محدود نموده است. لاسینا در ادامه ی سخنانش می گوید: "اما کدام سیاستمداری حاضر است اقرار کند که در واقع مقهور شرایط است؟"

مسلمانان این اصل شامل حال میکائیل گورباشف نمی شود. گورباشفی که گر چه با فرو ریزی دیوار آهنین درهای بازارهای به حد و مرز را به روی یک سوم جهان باز نمود، لیکن بگونه ای خدشه ناپذیر به بازگشت خویش به قدرت و به سوسیالیسم دمکراتیک باور دارد. وی از آن ابراز احساساتی که در گرد هم آئی عجیب سپتامبر ۱۹۹۵ هتل فرمانت نسبت به وی شد، لذت برد. کالیفرنیا نیز به عنوان آخرین بخش مهم جهان تغییرات بنیادی شرق را قبول نمود و از گورباشف همچون بقیه ی جهان تجلیل نمود. آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی در آپارتمان اش در هتل فرمانت که کرایه ی آن را رهبران نظامی آمریکا می پردازند (۱۱) می گوید: "سیستم بین المللی بی ثبات است. سیاست به دنبال وقایع در حرکت است. ما همچون یک ماشین آتش نشانی عمل می کنیم که به سوی حریق در حرکت است. در اروپا و جهان همه ی ما بسیار دیر عمل می کنیم."

بعد این مرد افسانه ای که همچون یک اتومبیل سالم و قوی جاگوار آماده ی حرکت است، لیکن از هنگام ناچار گردیدن به کناره گیری از قدرت، فاقد چهار چرخ است به شرایط موجود چنین می تازد: "شکاف در حال رشد ناشی از دو قطبی گردیدن جهان سرانجام چنان عمیق خواهد گشت که نبردهای طبقاتی را اجتناب ناپذیر می نماید. مابه جای نبرد های طبقاتی به مشارکت و همدردی اجتماعی نیاز داریم."

ممکن است تد تورنر خدای وسائل ارتباط جمعی که در هتل فرمانت سکونت دارد با شنیدن کلمه ی مشارکت خود را مخاطب قلمداد نماید. تورنر بگونه ای از خود راضی گوشزد می کند که تلویزیون سی. ان. ان وی در کنار برنامه ی های اخبار جنجالی اش وقت زیادی را صرف بررسی موضوعات مربوط به آینده می نماید و بدین طریق از ایجاد "دنیائی واحد" پشتیبانی می کند. تورنر در طول کنفرانس بررسی جمعیت جهان سال ۱۹۹۴ بیروت برای اینکه نشان دهد تا چه حد به مسئله ی کنترل تولید مثل علاقمند است فرستنده ی تلویزیونی جهانی اش را واداشت تا این کنفرانس را تا حد یک "واقعه ی تاریخی" بزرگ جلوه دهد. این فرستنده به هر مذاکره ای حال هر چند کوچک و بی اهمیت هم که بود فوراً یک برنامه ی ویژه ی چند میلیون دلاری در مورد ازدیاد جمعیت کره زمین، اختصاص می داد.

منتقدانی که این برنامه ها را در جهت تحمیل افکار عمومی ارزیابی می نمودند فوراً با این استدلال خطرناک همکاران سی. ان. ان. روبرو می گردیدند که تمامی این کارها در خدمت "هدف بسیار والا" است. "در یک مهمانی رسمی سازمان ملل افراد مورد اعتماد تورنر با برنامه سازان قدیمی سی. ان. ان. در رقابت بودند که کدام یک از آن ها "تد" و زن صاحب جایزه ی اسکارش "جین" فوندا را به این راه صحیح دفاع از محیط زیست انداخته اند. در گفتگویی خصوصی "تد" یعنی مردی که مجله ی "قاریس" وی را در زمره ی چهارصد تن ثروتمندترین مردان جهان می داند تأیید می کند که قادر به درک این مسئله مهم گردیده است که امروزه اوضاع از چه قرار است: (۱۲) "میلیاردهای بزرگ مشغول آن هستند اعضای مدیریت متوسط خویش را قبل از فرارسیدن روزی که قانوناً حق درخواست حقوق بازنشستگی از کنسرن خویش داشته باشند، اخراج نمایند. ما در راه تبدیل گشتن به مکزیک و برزیل می باشیم. جایی که ثروتمندان همچون در هالیوود در پس دیوارهای بلند زندگی می کنند. بعضی از دوستان من از ترس ربه شده شدن ارتشی از محافظین شخصی را به استخدام خویش درآورده اند."

این میلیارد در چهار شانه در مرکز سی. ان. ان. آتلانتا با برآشفستگی می گوید که ثروتمندان بسیار بزرگ برای امور اجتماعی و حفظ محیط زیست کمتر از میلیونرهای ساده کمک می کنند. تورنر می گوید: "این وحشتناک است. دولت فدرال ورشکسته است. همچنین ایالات مختلف. تمامی ثروت کشور در دست تعداد کمی ثروتمند است و هیچکدام از آن ها حاضر نیستند چیزی از این ثروت را صرف امور مذکور نمایند."

این امر هم برای خود آن ها و هم برای کشور خطرناک است. با این اوصاف ممکن است ما با يك انقلاب كبير فرانسه جديد روبرو گرديم كه در آن يك مادام دوفرژ در حال بافتن كاموايش به گاري هائي بنگرد كه این گونه افراد را به میدان مركزي شهر مي آورد تا " شتلق " كله هایشان قطع گردد.

این رهبر كنسرن عظيم سي. ان. ان. در سال ۱۹۹۴ دويست ميليون دلار از ثروت خویش را به چند دانشگاه و سازمان طرفدار حفظ محيط زيست كمك نمود. وي در این مورد مي گوید: "هنگاميكه اسناد مزبور را امضا مي كردم دستم مي لرزيد زيرا مي دانستم كه با این عمل ام خود را از مسابقه ي تبديل گشتن به ثروتمندترين مرد آمريكا كنار مي كشم." وي به جاي اينكه از كمك كردن اش خوشحال باشد، از این ترس دارد كه مقام اجتماعيش تقليل يابد. این امر گر چه از لحاظ انساني قابل درك است ، ليكن در عين حال بيانگر نوعي فساد است. در این میان تورنر كه به عنوان ورزشكار نيز فردي صاحب نام است اعتقاد دارد كه: "این لیست چهارصد نفری رقابت برای تبديل گشتن به ثروتمندترين مرد جهان ميهن ما را به نابودي مي كشاند. زيرا كه نوثروتمندان جديد بسته هاي اسكناس شان را باز نمي كنند." از این رو وي مي خواهد يك ابتكار عمل جديد بخرج دهد و ايجاد يك بانك ويژه ي كمك كنندگان بلندهمت و در عين حال يك پيمان تقليل ثروت را به ديگران بقبولاند. "اگر هر يك از ما از يك ميليارد دلار ثروت خویش چشم پوشي نمائيم ، مقام همگي مان به يك نسبت در لیست مزبور تنزل مي نمايد."

تورنر بعد از چشم پوشي از بخشي از ثروت اش باز هم در صدر لیست باقي خواهد ماند زيرا كار و كاسبي اش در آتلانتا و هاليوود بسيار پر رونق است. بزودي وي قادر خواهد بود اخبار و فيلم هاي مستنداش را از طريق كانال كابل نيز پخش نمايد. تجارت عظيم جديدي كه در ژوئيه ۱۹۹۶ در يك جلسه ي گفتگوي تلويزيوني در زمان پخش مسابقات دوچرخه سواري بانوان در آتلانتا در باره اش صحبت شد. تنها دلواپسي تورنر آینده ي امپراتوري ارتباطي اش مي باشد. زيرا براي فرزندان خوش گذرانش پا گذاشتن در جاي پاي پدر مشكل خواهد بود. وي مي گوید بازار برنده شده است. این امر براي همه مفيد است. تمام مسائل ديگر به درجه ي انطباق افراد بستگي دارد.

تيل نكر كه سال هاي متمادی رياست اتحاديه ي كارفرمايان آلمان را به عهده داشته است آینده را چنين مي بيند: "ما تنها در صورتي پيشرفت هائي واقعي خواهيم داشت كه به تغييرات اجتناب ناپذير آگاه باشيم." (۱۳) يكي ديگر از كساني كه در اتاق رهبري كشتي سرگشتگان در اقيانوس رقابت بازار جهاني نشسته است هرمان فرانس است. وي كه سيزده سال عضو هيئت مديره ي زيمنس بوده است ، اكنون عضو شوراي نظارت این كنسرن است. كنسرن فراميتي زيمنس سال به سال سودهاي قابل توجهي مي برد. این سودها در سال ۱۹۹۵ ۱،۲۷ ميليارد دلار يعني ۱۸،۸ درصد بيشتري از سال ۱۹۹۴ بوده است. با این وجود كنسرن زيمنس كه با داشتن ۳۸۳ هزار كارگر پنجمين كنسرن بزرگ آلمان محسوب مي شود باز هم مشغول تقليل تعداد كاركنان خویش مي باشد.

فرانس در يكي از اتاق هاي بي قواره ي مركز كنسرن واقع در ميدان وتل باخ مونيخ در این مورد مي گوید: "ببينيد، محل كار يك زن در بخش توليد كابل ماشين مورد نياز كنسرن فولكس واگن در شهر نورنبرگ براي ما ساعتی چهل و پنج مارك هزينه بر مي دارد. این هزينه در کشور ليتواني كمتر از يك و نيم مارك است. در آنجا حتي سالن كارخانه نيز به صورت رایگان در اختيار ما نهاده مي شود. ما بايد به كنسرن فولكس واگن نيز ببنديشيم و برايش حتي الامكان ارزان توليد نمائيم." (۱۴) احتمالاً رهبر زيمنس در هنگام بيان این جملات در مورد مشكلات جديد اجتماعي دچار تشويش و غذاب وجدان است. در هر حال وي پيش بيني مي كند كه "درگيري هائي صورت خواهند گرفت " ليكن فوراً اضافه مي كند "ليكن صنعت مسئول بوجود آمدن آن ها نيست ". بدین طريق فرانس خود نيز اسير آن دامی مي گردد كه در گسترده شدن اش سهيم بوده است. وي با چشمانی باز به عميق تر گشتن شكاف اجتماعي دامن مي زند و به



خود تنها به مثابه يك فرمانبر مطيع قوانين بازار جهاني مي نگرند. زيمنس كنسرنی جهان فراگیر است که گر چه مقرش در آلمان است "لیکن ما در مقابل تمامی کارکنان مان در سراسر جهان مسئولیت داریم." اگر اتحادیه ی اروپا بخواهد خود را در مقابل ما قرار دهد کنسرن زیمنس ناچار می گردد، هر چند با اکراه ، مقرش را به ایالات متحده و یا خاور دور منتقل نماید. این بازیگر بازار جهانی شده با اشتیاق می گوید که بیش از همه در اروپای شرقی شانس های جدیدی بوجود آمده است. فرانس از سال ۱۹۹۳ پیش بینی نموده بود که در آلمان تغییراتی ریشه ای صورت خواهد پذیرفت. "همه ی ما باید این واقعیت را بپذیریم که کار در کشور مان بسیار گران گردیده است. حتی اگر این موضوع برای بسیاری از کارفرمایان نیز هنوز روشن نشده باشد." از این رو "ما باید در آلمان با بسیاری از مشاغل صنعتی ساده وداع کنیم. بجای اتومات های پول و قهوه می باید دوباره انسان ها به کار گمارده شوند." \_ البته با دستمزدهای کمتر و غالبا بسیار ناچیز.

این جملات ، بویژه در کشوری نظیر آلمان باعث دل درد می گردند. زیرا در میان مدیران صنعتی کشورهای اروپایی ترس عجیب و نفس بری در گردش است. آن ها دائما کنفرانس های داخلی بیشتری در مورد غیرقابل از ریایی بودن ریسک هایی که در دنیای جدید جهانی شده "سرمایه داری قمارخانه ای" (اصطلاحی که سوزان استرانگ اقتصاددان بریتانیایی ابداع نموده است) می نمایند و یا فکر می کند باید بنماید، برگزار می کنند. رهبران اقتصادی در انظار عمومی استدلال می کنند که همه ی بازارهای آینده نظیر بازارهای چین ، کره ، اندونزی ، عربستان سعودی و... می باید گشوده شوند زیرا در غیر این صورت شانس افزایش فروش و رشد سود از دست خواهد رفت. لیکن هیچکس در این قمار خاورمیانه \_ خاور دور خواب راحت ندارد. آنتون شنایدر یکی از مدیران صنعتی طراز اول آلمان تجزیه تحلیل اش را چنین شروع می کند: "مشکل اصلی سیستم های فرهنگی بسیار متفاوت این جهان است." شنایدر فرزند یک استاد ماست بند از منطقه ی برگنزر والد است. وی به همراه شش خواهر و برادرش در بخش مرزی میان سوئیس و آلمان و اتریش بزرگ گشته است و یک سندیکالیست چپ و تند زبان بوده است که کارش را از شرکت مشاور اقتصادی بین المللی بوستون کونزولتینگ شروع کرده و مدارج ترقی را به شکلی تحسین آمیز پشت سر نهاده و سرانجام در سال ۱۹۹۵ بر صندلی ریاست کنسرن گرفتار مشکلات مالی گردیده ی کلونکر\_ هومبولد\_ دویتس (کا. ها. گ.) در کلن تکیه داد. (۱۵)

شنایدر در ادامه ی تجزیه تحلیل اش می گوید: "آنچه را که یکی بازي و یا معامله ای عادلانه تلقی می کند ، برای فردی از تمدنی دیگر اصولا قابل درک نیست. به عنوان مثال يك کره ای با بدیهیت به يك حمایت گرائی مشخص دست می زند و به دنیا می گوید که این امر يك معامله ی عادلانه است. چیزی که از سوی دیگر درک اش برای ما غیر قابل تصور است. درک مردم عربستان سعودی نیز برای ما مشکل است. زیرا آن ها باوجود اینکه عضو تشکیلات تجاری جدید جهانی (وتو) می باشند و از سوی آمریکایی ها نیز خوب مراقبت می شوند باز دارای ارزش های دیگری هستند. این عیب اساسی يك بازار درهم ذوب گشته است."

به نظر شنایدر در اروپای شمال غربی و در ایالات متحده "در طول دویست سال گذشته يك سرمایه داری نسبتا پروتستان و يك اقتصاد با قاعده ثبت گردیده است که ما در اصل به آن پابند هستیم. در بخش کاتولیک آن شاید بیشتر گناه ، لیکن بیشتر هم توبه می شود. برعکس در بخش بودایی آسیا قواعد ما آنچنان که باید جدی گرفته نمی شوند. زیرا در آنجا میهن و خانواده ارزش های بسیار بالاتری هستند."

جهانی شدنی تمامی بازیگران کارخانه ها و کشورها را همچون بازیکنان تیم های فوتبال در مسابقات جام جهانی به هم نزدیک می کند. لیکن در دنیای تصمیمات بزرگ اقتصادی برخلاف دنیای فوتبال حتی قواعد

واحدی برای بازی وجود ندارد، چه برسد به داوری واحدی. رئیس کنسرن کا. ها. گ. این گفته را تأیید می کند. "درست همین طور است. بسیاری از فرهنگها قواعد دیگری را به همراه می آورند. من قصد ندارم بگویم که این قواعد بهتر و یا بدترند. بهر جهت بسیاری از بازیگران جدید نه می دانند و نه می فهمند که برداشت ما از رقابت عادلانه چیست."

شنايدر نتیجه می گیرد که: "من تصور می کنم که تقریباً تمامی کارخانه های بزرگ اروپائی به خود به مثابه گیربکس ماشین جهانی شدنی اقتصاد می نگرند. آیا واقعا کسی فکر می کند که حتی یکی از کنسرن های بزرگ اروپائی از سرمایه گذاری هایش در چین خوشحال است؟ بهیچوجه. زیرا همه می دانند که در چین سیستمی قانونمدار که قادر به حراست از حقوق شان باشد، وجود ندارد. البته این مسئله تنها شامل حال چین نمی گردد. در این کشور نه سرمایه گذاری و نه دانش تولید هیچگونه سپر حفاظتی ندارند. هر گونه شرکتی دارای حد اکثر عمری سی ساله است. بعد از این مدت همه ی آن ها متعلق به چینی هاست."

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که پس از چه رو کنسرن ها به چنین فعالیت های جهانی روی می آورند؟ شنايدر در جواب می گوید: "ما می خواهیم در این بازارها شرکت داشته باشیم و از این رو به شرایط کشورهای مزبور گردن می نهیم. ما ناچاریم وارد این بازارها شویم. زیرا مسلماً بهتر است ما در این بازارها باشیم تا رقیبانمان. لیکن هیچکس از این حضور خرسند نیست."

معدالك رهبران کنسرن ها همچون مردم عادی بخوبی بر این امر واقفند که ترس مشاور بدی برای انسان است. انسان به هرگونه نیز عمل نماید خطاهای بزرگ اجتناب ناپذیر خواهند بود. آن کس که به عنوان يك مدير رهبري کننده نگرانی هائی را که در شرایط کنونی قابل لمس اند ، نادیده گرفته و حرکت می کند به سرعت با این خطر روبرو می گردد که با تغییر تشکیلات ، تغییر محل و کوچک نمودن تولید باعث بدتر شدن شرایط گردد تا بهتر شدن اش. اما آنکس که از دوران جدید بگریزد و به شکلی تدافعی کوشش نماید تا آنجا که ممکن است هیچ اشتباهی نکند ، تقریباً همه ی کارهایش اشتباه از آب در خواهد آمد.

با در نظر گرفتن آنچه که گفته شد پرسیدنیست که آیا باید بازیگران جهانی شدنی سیاست ، اقتصاد، دارائی ، و وسائل ارتباط جمعی را فقط ناچاران به دنباله روی و یا آنکه مجرمین عمدی دانست ؟